**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020719**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم شهید صدر در بحث نظریة الاستعمال بحث را اینگونه شروع می‌کنند که علاقۀ لفظ و معنا دو جنبه دارد، یک جنبۀ مربوط به شنونده که آن دلالت هست، یک جنبه‌ای مربوط به گوینده که آن استعمال است. چون دلالت در واقع انتقال یک معنا از لفظ به ذهن مخاطب هست، به ذهن شنونده هست. ولی استعمال این هست که من گوینده لفظ را به غرض تفهیم معنا به مخاطب منتقل می‌کنم. لفظ را ادا می‌کنم تا یک معنایی در ذهن مخاطب بیاید. حالا قبل از این که ادامۀ بحث ایشان را ذکر کنم یک نکته‌ای عرض بکنم، ما در واقع یک وضع داریم، یک استعمال داریم، یک دلالت داریم. هدف نهایی وضع آن دلالت است. ولی آن دلالت به وسیلۀ استعمال حاصل می‌شود، وضع برای این صورت می‌گیرد که متکلم لفظ را در معنایی استعمال کند تا آن دلالت حاصل شود، یعنی اینها با همدیگر یک نوع ارتباط علّی و معلولی دارند، دلالت در واقع علت غایی وضع است، به یک معنایی دلالت معلول استعمال هست و استعمالی که دلالت را به دنبال می‌آورد این هم می‌توانید بگویید معلول، علت غایی وضع است، حالا.

شهید صدر اینجا می‌فرمایند که بین دلالت تصوریه و استعمال فرق است. دلالت تصوریه درش هیچگونه قصد و اراده‌ای نخوابیده، به مجردی که لفظ تحقق پیدا کند در عالم خارج ولو از یک غیر ذی شعوری، از یک ضبط صوت، از یک دیوار و از یک حیوان غیر ذی شعوری لفظی صادر بشود آن معنایش به ذهن مخاطب انتقال پیدا می‌کند. ولی استعمال این نیست، استعمال این هست که متقوم به قصد است، برای توضیح این که استعمال متقوم به قصد است شهید صدر سه جور اراده را توضیح می‌دهند، یکی ارادۀ استعمالی، یکی ارادۀ تفهیمی، یکی ارادۀ جدی. در مورد ارادۀ استعمالی که مقوم استعمال هست ایشان توضیح می‌دهند که مراد ما از ارادۀ استعمالی چی است؟ من قطعه‌ای از کلام ایشان را می‌خوانم و ایشان احتمالاتی که چهار احتمال در این که مراد از ارادۀ استعمالی چی باشد را ذکر می‌کنند، آن چهار تا را رد می‌کنند، مراد خودشان را از ارادۀ استعمالی توضیح می‌دهند. من به آن ۴ تا یکی‌اش را فقط اکتفا می‌کنم و ردی که شهید صدر نسبت به آن یکی دارند به علاوۀ مختار ایشان را عرض می‌کنم. در جلسۀ قبل هم توضیحاتی دادم می‌خواهم یک مقداری بیشتر این بحث را توضیح بدهم. ایشان می‌گوید ارادۀ استعمالی: «و ليست هذه الإرادة: هي‏ إرادة تفهيم‏ المعنى‏ و إخطاره باللفظ فعلا،»

ارادۀ استعمالی این نیست که من بخواهم معنایی را به مخاطب تفهیم کنم و آن معنا را به ذهن مخاطب بالفعل اخطار بدهم، و ۳ تا معنای دیگر هم ذکر می‌کنند، یکی یکی نقد می‌کند. این را نقدش می‌کنند: «أما الأول،» که این ارادۀ استعمالی این نیست «فلحصول الاستعمال و الإرادة الاستعمالية في موارد عدم إرادة التفهيم و عدم كون اللفظ كاشفا فعلا عن المعنى، كما في موارد الإتيان بالألفاظ المشتركة في مقام الاستعمال مع تعمد الإجمال و عدم نصب القرينة، فان الاستعمال حاصل بلا إشكال مع عدم حصول التفهيم و إرادته.»

ایشان می‌گویند در مواردی که یک لفظ مشترک را ما به قصد اجمال گویی به کار می‌بریم قطعا استعمال هست بدون این که قصد فعلی ارادۀ تفهیم معنا باشد. بعد ایشان اینجوری توضیح می‌دهند: «بل الإرادة الاستعمالية: عبارة عن إرادة التلفظ باللفظ و لكن لا بما انه صوت مخصوص بل بما انه دال بحسب طبعه و صالح في ذاته لإيجاد صورة المعنى في الذهن، إرادة الإتيان بما يصلح للدلالة على معنى بما انه يصلح لذلك هي الإرادة الاستعمالية، و المراد بهذه الإرادة هو نفس الاستعمال. و إن شئت قلت: ان الإتيان باللفظ مقدمة إعدادية للانتقال إلى صورة معنى معين فإرادته بما هو مقدمة إعدادية لذلك إرادة استعمالية و لو فرض عدم توفر المقدمات الأخرى الدخيلة في الدلالة- كما في موارد تعمد الإجمال-»

ایشان می‌گویند که ارادۀ استعمالی این است که این لفظی که مثلا لفظ مشترک، این لفظ مشترک صلاحیت برای این معنا را دارد، صالح برای دلالت بر این معنا هست. من این لفظ را به کار می‌برم به جهت این که صالح برای ارادۀ این معناست. از این حیث و از این باب که صلاحیت دارد، این ارادۀ استعمالی هست که مقوم استعمال است، این بیان شهید صدر.

اینجا اوّل به آن اشکالی که ایشان برای تفسیر ارادۀ استعمالیه به ارادۀ تفهیم معنا و اخطاره باللفظ فعلا بپردازیم، ایشان می‌گوید در موارد اجمال‌گویی، کسی که لفظ مشترک را به کار می‌برد و قصد اجمال دارد، قصد اجمال‌گویی دارد، این ارادۀ استعمالی، استعمال حتما هست در حالی که قصد فعلی تفهیم نیست. خب صحبت سر این است که این استعمال حتما هست یعنی چی؟ یعنی لفظ استعمال را ما اینجا می‌خواهیم معنا کنیم؟ استعمال یک معنایی دارد که اینجا حتما اطلاق دارد، مراد این است؟ یا این که نه می‌خواهیم بگوییم که بین مواردی که من قصد تفهیم معنا دارم و بین مواردی که قصد اجمال دارم یک پدیدۀ مشترکی وجود دارد، آن پدیدۀ مشترک را ما اسمش را گذاشتیم استعمال، به نظر می‌رسد که بین این دو مورد اصلا جامع ندارند، جایی که انسان، توضیح ذلک این که، این که شهید این که در واقع یک نوع اشکالی به مبنایی شهید صدر در تفسیر ارادۀ استعمالی هم هست، ایشان ارادۀ استعمالی را اینجور تعریف می‌کند که ارادۀ استعمالی ارادۀ لفظ بما هو صالح للدلالة علی المعنیٰ. خب اگر قصد کنیم لفظ را به این حیثیت ما باید توجه و التفات به این حیثیت داشته باشیم. توجه داشته باشیم که این لفظ صالح للدلالة است علی المعنی است. آیا در استعمالات معمولی ما، ما به این توجه داریم؟ الفاظ را که به کار می‌بریم التفات داریم که چون صالح للدلالة علی المعنیٰ هست من دارم این لفظ را به کار می‌برم؟

**شاگرد:** ارتکاز هم داریم؟

**استاد:** ارتکازا هم نداریم. و آن ارتکاز هم به درد نمی‌خورد. و این فرق دارد با موارد قصد اجمال. قصد اجمال من می‌دانم این لفظ معنایی را دارد، به این معنا التفات دارم ولی الآن به هر انگیزه‌ای نمی‌خواهم آن معنا را، می‌دانم این لفظ دال بر این معنا می‌تواند باشد، دال بر آن معنا هم می‌تواند باشد، ولی تصمیم ندارم فعلا از این لفظ معنایی را اراده کرده باشم. یعنی ببینید من برای چی لفظ را به کار می برم در موارد متعارف؟ به خاطر این که صالح للدلالة هست؟ یا به خاطر این که بالفعل مراد را به من افهام می‌کند. آن چیزی که انگیزۀ من هست برای به کار بردن لفظ صلاحیت درش اصلا دخالت ندارد، نفس آن ارادۀ تفهیمیه فعلیه هست که باعث می‌شود من لفظ را استعمال کنم. اصلا خیلی وقت‌ها من توجه به آن صلاحیت و این حرف‌ها ندارم، این فرق دارد، یعنی پدیده‌ای که یعنی آن چیزی که ما در موارد متعارف استعمالات می‌بینیم با آن چیزی که در موارد قصد اجمال می‌بینیم دو تا پدیدۀ مختلف است. اینها جامع ندارند، اینها یک پدیده نیستند.

**شاگرد:** صلاحیت یعنی چی؟ صلاحیت یعنی همان که می‌دانم اگر به کار ببرم بالفعل دال نیست.

**استاد:** اگر به کار ببرم به این توجه ندارم.

**شاگرد:** توجه ندارم پس چرا به کار می‌برم؟

**استاد:** نه چون می‌خواهم آن معنا را اراده کردم که آن معنا را افهام کنم.

**شاگرد:** چرا یک لفظ دیگر من افهام نکنم؟

**استاد:** نه، توجه نکردید نکتۀ بحث را. ببینید در مواردی که قصد اجمال دارم افهام معنا را که قصد نکردم، ولی در مواردی، آنجا که افهام معنا را قصد کردم من در واقع می‌خواهم آن معنا را التفات به این که این قصد التفات تفصیلی به این معنا آن در اینجاها اصلا وجود ندارد. بنابراین حالا یک نکتۀ دیگری را هم ضمیمه بکنم، آن این است که متعلّق این ارادۀ استعمالی چی است؟ علی القاعده ایشان می‌گویند معنای موضوع له دیگر. یعنی مثلا لفظ مجمل، لفظی که مشترک هست متعلق، ما اراده کردیم، یعنی می‌دانیم که این لفظ صلاحیت دلالت بر معنای، این معنا را دارد و صلاحیت دلالت بر معنای دیگر را دارد. بحث این هست که آیا من در بعضی موارد ممکن است من لفظی به کار ببرم هنوز ارادۀ این که معنای حقیقی اراده کنم یا معنای مجازی اراده کنم نکردم. می‌گویم رأیتُ اسداً. قرینه هم اقامه نمی‌کنم هنوز این که مراد از اسد معنای رجل شجاع باشد یا حیوان مفترس هست را ارادۀ بالفعل و تفهیم بالفعل ندارم. اینجا در واقع لفظ من صالح برای دلالت هست بر هم معنای حقیقی، هم معنای مجازی، پس بنابراین شما باید بگویید این لفظ هم معنای حقیقی متعلق ارادۀ استعمالی هست هم معنای مجازی، و شهید صدر این را نمی‌خواهد بگوید. شهید صدر می‌خواهد بگوید معنای حقیقی فقط، اگر این قصدی که ایشان می‌خواهد بگوید یعنی بین آن جایی که لفظ مشترک به کار می‌برد و هنوز قصد اجمال دارد و آن جایی که یک لفظ معین به کار می‌برد و قصد اجمال دارد به دلیل این که معنای حقیقی اراده بکند یا معنای مجازی اراده بکند هیچ فرقی نیست، از این جهتی که ایشان دنبالش هستند. بنابراین اگر این تبیینی که ایشان اینجا مطرح می‌کنند این تبیین درست باشد شما باید مراد استعمالی را هر چیزی که لفظ صلاحیت دلالت بر آن داشته باشد، مجازا، حقیقتاً، هر چی باشد، به این معنا بگیرید، که ایشان اینجور نمی‌گیرد در بحث‌های آینده هم خواهید دید که ایشان مراد استعمالی را معنای حقیقی می‌گیرد، در حالی که طبق تبیین ایشان باید مراد استعمالی اعم از معنای حقیقی و معنای مجازی باشد، این دو نکته.

نکتۀ سوم در جایی که من لفظ مشترک به کار می‌برم بین آن جایی که من معنای لفظ را می‌دانم، گاهی اوقات من معنای لفظ را می‌دانم، گاهی اوقات معنای لفظ را نمی‌دانم، معنای لفظ را نمی‌دانم، حالا لفظ را به کار می‌برم حالا تا بعدا ببینیم شعر می‌گویم و معنا را ز خدا می‌طلبم، امثال اینها. جایی که معنا، آیا در این نکته‌ای که ایشان می‌گوید فرق است؟ اگر اینها همه را از مقولۀ استعمال و اینها بدانیم در جایی که من لفظی به کارمی‌برم بدون این که معنایش را بدانم، با جایی که اصلا معنایش را می‌دانم ولی فعلا اراده نکردم آن معنا را. حالا یا به جهت این که معانی مشترک است، هنوز معین نکردم کدام معنا را می‌خواهم اراده کنم، یا معنای مجازی لفظ صلاحیت بر معنای مجازی دارد، هنوز این که معنای مجازی، معنای حقیقی امثال اینها هست اراده نکردم، اینها به نظر می‌رسد تفاوتی از نظر آن جوهری که ایشان می‌خواهد بگوید ندارد، اینجور هم، نکته‌ای که می‌خواهم رویش تکیه کنم این نکته است، انگیزۀ من بر به کار بردن این لفظ صلاحیت ذاتی بر معنایش نیست، چون صلاحیت ذاتی برای این معنا دارد من این لفظ را به کار برده باشم. نه، صلاحیت ذاتی، آن من لفظی به کار بردم معنایش را می‌دانم، نمی‌دانم، امثال اینها. اینها در واقع اصلا عرض کردم واقعیت امر این هست که انگیزۀ ما در اینجور موارد در آن انگیزه و هدف من در کاربرد این لفظ آن صلاحیت اصلا دخالت ندارد، چون صلاحیت دارد برای افادۀ این معنا من این لفظ را به کار می‌برم. نه من برای چی این لفظ را به کار بردم؟ برای این که حالا انگیزه‌های مختلف ممکن است داشته باشم، یا به جهت این که فعلا لفظ را به کار بردم تا بعدا معنایش را مشخص کنم، این یک جور. که این هم یک چیز خیلی شایع‌تر از آن قصد، قصد اجمال‌هایی که هست خیلی وقت‌ها اجمال عند التکلم است نه اجمال الی وقت العمل. خیلی وقت‌ها من فرض کنید قانونگزار یک قانونی را وضع می‌کند، این که آیا این قانون تمام افراد مشمول این قانون هستند یا مشمول این قانون نیستند فعلا کاری ندارد. ارادۀ فی الجمله نسبت به این قانون دارد، اما حد و حدود این قانون را بعدا می‌خواهد تعیین کند. اینجا در واقع آن قرائن منفصل در اینکه این قانون مستعمل فیه‌اش چی باشد هم دخالت دارد. این را می‌خواهم عرض بکنم که این نکتۀ مهمی هست که بعدا رویش می‌پردازیم که آیا قرائن منفصل در ارادۀ استعمالی یا ارادۀ تفهیمی دخالت دارد یا در ارادۀ جدی؟ ما می‌خواهیم بگوییم هیچ مانعی ندارد، خیلی طبیعی است و عقلایی هست که ما قرائن منفصل را دخیل بدانیم در حتی مرحلۀ ارادۀ استعمالی و ارادۀ تفهیمیه به تعبیر شهید صدر. بنابراین من می‌خواهم عرض بکنم که من برای چی این لفظ را به کار بردم؟ من یک لفظی را به کار می‌برم بعدا معنایش را، گاهی اوقات من معنای این لفظ را نمی‌دانم، ولی محل کاربردش را می‌دانم. می‌دانم اگر این لفظ را به کار ببریم فلان نتیجه را حاصل می‌شود، مثلا در قهوه خانه گاهی اوقات، در رستوران خارج مثلا افراد می‌روند می‌بیند که هر وقت فلان لفظ را افراد به کار می‌برند برایش چایی می‌آورد، نمی‌داند این لفظ یعنی چی، ولی چون می‌داند این لفظ را به کار ببرد آن چایی آوردن تحقق پیدا می‌کند، معنایش هر چی می‌خواهد باشد باشد، همین مقدار که این لفظ را من به کار بردم آن چایی آوردن هست من این را به کار می‌برم. گاهی اوقات من نتیجه‌ای که این الفاظ به کار می‌روند را می‌دانم ولو معنای الفاظ را نمی‌دانم.

**شاگرد:** آن معنای واقعی را یعنی صالح بودن برای این که ما هو المعنیٰ واقعا

**استاد:** نه این دخالت ندارد اصلاً، اصلا در این چیز ندارد، نه من چون صالح آن معنای واقعی است، نه، نه به خاطر، نه به خاطر این که مخاطب از این لفظ آن معنا را برداشت می‌کند و آن برداشت مقدمه است برای این که چایی برای من بیاورد، حالا معنایش چی است نمی‌دانم.

**شاگرد:** خب تفصیلا نمی‌تواند

**استاد:** نه

**شاگرد:** همین که اجمالا یک معنایی دارد که گارسون می‌فهمد باید جایی بیاورد

**استاد:** خب من در واقع غرضم دلالت لفظ است نه استعمال، توجه بفرمایید، عرض کردم دلالت هدف استعمال است، آن دلالتی که هدف استعمال هست گاهی اوقات مکمن است من آن دلالت را بالتفصیل ندانم ولی بدانم آن دلالت یک نتیجه‌ای برش مترتب می‌شود و آن نتیجه برای من مطلوب باشد. اینجا من دلالت را اراده می‌کنم، دلالت را، بالفعل هم اراده می‌کنم، یعنی چون می‌دانم لفظ من این دلالت را دارد، دلالت بالفعل است دقت کنید، دلالت بالفعل قصد دلالت بالفعل را دارم ولو ندانم این دلالت بالفعل به چه شکلی اینجا هست، به دلیل این که آن هدف را می‌دانم تأمین می‌کند. شهید صدر این را نمی‌خواهد بگوید، شهید صدر می‌خواهد بگوید چون صالح برای دلالت برای معناست، صالح بودن بر دلالت بر معنا فایده‌ای ندارد، نفس آن دلالت خارجی فایده دارد، من همین که می‌دانم آن دلالت بر یک معنای بالفعلی دارد، آن کافی هست برای این که لفظ را به کار ببرم. در موارد اجمال من برای چی این لفظ را به کار می‌برم؟ چون صالح برای این معنا هست، این؟ یا برای این که ذهن، البته بعضی وقت‌ها ممکن است این نفس تردید، نفس این که ذهن مخاطب مردد بشود بالأخره من چی اینجا اراده کردم هدف باشد، این صلاحیت گاهی اوقات همینجور هم هست. ولی همیشه اینجور نیست، احیانا صلاحیت لفظ برای معنا دخالت دارد بر، احیانا، من برای چی، حتی آن هم صلاحیت لفظ برای معنا نیست، عمدتاً بر این هست که من می‌خواهم مخاطب را هاج و واج بدانم که من از این لفظ چی اراده کردم، یعنی آن که گاهی اوقات هدف هست به حیرت انداختن مخاطب از مقصود من، من لفظی به کار می‌برم چون متعارفا این لفظ برای یک معنایی، قالب برای یک معنایی هست، من این لفظ را برای این به کار می‌برم که مخاطب هاج و واج بماند که بالأخره من از این لفظ چی معنا اراده کردم؟ معما گویی‌هایی که افراد می‌کنند، معما گویی، آنجا حالا خود متکلم معنا را هم اراده می‌کند، ولی مخاطب آن معنا را حالا درک نمی‌کند امثال اینها. ولی گاهی اوقات من اصلا معنا اراده نمی‌کنم تا یک مقدار مخاطب هاج و واج بشود، یک الفاظی به کار می‌برم یا. گاهی اوقات این هدف را با به کار بردن یک سری الفاظ بی معنا من تأمین می‌کنم. فرض کنید که یک بنده خدایی هست زبان انگلیسی بلد نیست، من می‌خواهم بگویم که مثلا من انگلیسی بلدم یک سری الفاظ الکی به کار می‌برم برای این که این مخاطب خیال کند که من از این الفاظ یک معانی‌ای اراده کردم و امثال اینها و خدا رحمت کند گذشتگان شما را مرحوم جدا ما در این سرگذشت یک ساله‌اش یک مطلبی دارند می‌گویند که یک نامه نوشتم به فلان کسک نامه‌ای که الفاظ بی‌معنا، الفاظی که هیچ معنا نداشت فرستادم، آن طرف خیال کرده بود که خلاصه این خیلی معناهای عمیقی هست و امثال اینها، اصلا متوجه نبود سر به سرش هم گذاشته، در جواب نامه نوشته بود که امروز نامۀ شما رسید محو کمالات شما شدم. یک داستانی هم ما داشتیم با یک بنده خدایی در مکه آمده بود یک ادعاهایی داشت و اینها ما شروع کردیم با الفاظ بی معنا یک سری نظریات علمی را اثبات کردیم بر خلاف نظریه‌ای که ایشان داشت، من و حاج آقا محمد بود، اشاره کردم به حاج آقا محمد آن هم فهمید که سر به سر گذاشتن است، نظریۀ سیاسی بود

**شاگرد:** متمم جعل

**استاد:** آن بحث‌های جعل و متمم جعل و فلان و یک چرت و پرت‌هایی گفتیم و حاج آقا محمد هم می‌گفت البته این روی مبنای متمم جعل آقاضیایی درست است و الا متمم جعل نایینی این نتیجه را نمی‌دهد و هر کی، بعد آن بنده خدا با یکی از فامیل‌های ما رفیق بود بعدا دیده بود آن فامیل ما را گفته بود که رفتیم پسر عموهایت، با پسر عموی ما رفیق بود، گفت رفتیم پسر عموهایت را دیدیم خیلی از جهت علمی بالا بودند ولی مثلا از جهت سیاسی چیز داشتند، مشکل داشتند، نظریات سیاسی اثبات کرده که خوشش نمی‌آمد، در حالی که از اول چرت و پرت بود سر تا پا یک، خب اینها معنا نداشت اصلا پرت و پلا بود آن طرف نمی‌فهمید. خب ببینید این یک هدف است، یعنی اصلا هدف این نیست که از این الفاظ معنایی، هدف متحیر کردن طرف است، گیج زدن طرف است، طرف اوه اوه، چه علمیتی دارد طرف. این حالا این را شما اسمش را استعمال، این مواردی که انسان لفظ مشترک به کار می‌برد و معنا اراده نمی‌کند یک همچین اهدافی درش وجود دارد و این مدلش یعنی آن پدیده‌ای که ما اینجا باهاش مواجه هستیم در اینجور موارد با موارد متعارف متفاوت است. موارد متعارف آدم الفاظ را که به کار می‌برد استعمال می‌کند به خاطر این هست که دلالت بالفعل تحقق پیدا کند، نمی‌دانم صلاحیت و دلالت و این حرف‌ها نیست، ولی جایی که لفظ مشترک به کار می‌برد گاهی اوقات ممکن است، عمدتا هم به خاطر صلاحیت نیست، به خاطر این هست که یک نوع دلالت تردیدیه در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد، یعنی مخاطب متحیر است که این لفظ را من اراده کردم یا آن لفظ را اراده کردم؟ و هدف من هم همین است. هدف من این هست که یک مدت گیج بزند که مشغول فکر کردن بشود که آقا چی فرمودند. اما این که انگیزه این باشد که برای چی این لفظ را به کار بردم؟ چون صلاحیت ذاتی دارد. صلاحیت ذاتی چه فایده‌ای دارد؟ صلاحیت ذاتی که به آن فعلیت نرسد چه ارزشی دارد؟ مگر همان صلاحیت ذاتی یک ارادۀ متحیرانه یعنی دلالت تردیدی ایجاد کند و من تردید مخاطب در این که من متکلم چی اراده کرده مقصودم باشد، این هست. اما این مطلب که من، ارادة الاتیان بما یصلح للدلالة علی معنا بما انه یصلح لذلک هیچ وقت این، حتی می‌خواهم بگویم در موارد اجمال هم وجود ندارد. بنابراین من عرضم دو نکته است، یکی این که موارد اجمال با موارد متعارف استعمالات سنخه‌اش فرق دارد، تحلیل هر دو با یک، به شکل واحد تحلیل درستی نیست، یعنی دو مدل متفاوت هستند. در موارد متعارف استعمال به انگیزۀ تحقق دلالت فعلیه است، ولی در موارد اجمال به این قصد نیست. حالا که به این قصد نیست به چی هست؟ نکتۀ دوم این است که به جهت صلاحیت ذاتی بما هو صالح ذاتا این هیچ وقت من لفظ را به کار نمی‌برم. آن صلاحیت ذاتی اگر هم به کار می‌برم به خاطر این که می‌خواهم طرف را حیرت زده کنم. حیرت زده بکنم از این که من چی اراده کردم؟ یعنی تردید در ارادۀ تفهیمیۀ خودم را در مخاطب ایجاد کنم و هدف من از آوردن این لفظ به این جهت هست. روی همین جهت اگر من یک لفظ مجملی را به کار ببرم نوعا اینجوری است، لفظ مجمل به کار ببرم، مخاطبم می‌دانم این لفظ مجمل است بعد هم از اوّل هم بگویم هنوز من معنا اراده نکردم، این شبیه این هست که من الفاظ بی معنا به کار ببرم و می‌گویم من این الفاظ را الآن دارم به کار می‌برم مثلا حنجره‌ام قوی بشود، بما هو صوتٌ، شبیه بما هو صوتٌ است که امثال اینها. این است که این تحلیلی که ایشان برای ارادۀ استعمالی می‌کند در هیچ جا به نظر می‌رسد درست نیست. این یک مرحله.

مرحلۀ بعد ایشان ارادۀ تفهیمیه معنا می‌کند، حالا ارادۀ تفهیمیه ما در جلسۀ قبل یک اشکالاتی در موردش مطرح کردیم الآن فرصت نیست در جلسۀ بعد این را باز تکمیل می‌کنم که مجرد ارادۀ تفهیم معنا به مخاطب این ارادۀ تفهیمیه نیست، یک نکات زائدی باید افزوده بشود تا آن اراده، حالا ما این ارادۀ تفهیمیه که ایشان ارادۀ تفهیمیه قرار دادند ما می‌گوییم ارادۀ استعمالی است، و این ارادۀ استعمالیه همین ارادۀ تفهیمیه است که ایشان اسمش را گذاشته ارادۀ تفهیمیه. و حتی همان هم ارادۀ استعمالیه یک نکات دیگری باید ضمیمه بشود که حالا آن را جلسۀ آینده عرض می‌کنم.

وقت گذشته فقط یک نکته‌ای عرض بکنم این آقای احمد واعظی ایشان یک کتابی دارد نظریۀ تفسیر متن، در واقع کتاب خوبی است برای این بحث‌های ما هست مفید هست، خب کتاب مفصلی است من یک تکه‌اش را توصیه می‌کنم دوستان بخوانند و فردا هم در کلاس راهنما در خدمشتان هستیم یک تکه را می‌خوانیم آن حالا دیدگاه‌های مختلف در مورد متن و معنای متن و چیزهای مختلف و امثال اینها دارد، من حالا آنهایش را بهش نمی‌پردازیم فقط آن که بهش، نظریۀ مختار، نظریۀ خود ایشان که دقیقا همین کلام شهید صدر را در نظریة الاستعمال ایشان آورده و دنبال کرده، به دلیل این که ارتباط دارد با این بحث شهید صدر و اینها این را، البته پذیرفته کأنّ این دیدگاه شهید صدر را کلیتش را، ولی خب یک نکات جانبی هم در این، این نظریۀ تفسیر متن، نظریۀ مختار صفحۀ ۱۱۶-اش هست، این مطالبش را ملاحظه بفرمایید فکر می‌کنم مفید باشد دیدن این کتاب. حالا کل کتاب را هم بخوانید خوب است و به هر حال یک سری دیدگاه‌های جدیدی هست در شناخت معنا و رابطۀ لفظ و معنا خب خیلی بحث‌های مفصلی در چیزهای زبان‌شناسی و چیزهای علوم مشابه‌اش وجود دارد که ما حالا مجال پرداختن به همۀ چیزهایش نیست و هم خیلی‌هایش هم بلد نیستیم و امثال اینها. ولی در حدی که یک مقداری به اصول نزدیک‌تر باشد بعضی از مطالبش را که در همان چارچوب‌های شناخته شدۀ ما بحثش را دنبال کردند آنها را مطرح خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان